



b

۱۰۶

بسمه تعالی
تقدیر و تقدیر

25

25

140

بشد بهم باز آید
از الودن کند و به
غنیه فتح

سید علی محمد
و ابی طالب
۹

نظمی

112

کریمه

محمد قاسم

3

1000

عظیم

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

ایک

اصلاً اندر اصفیاء و هم خالصه

فيلم

8

ع

دوسروں کے لئے اس کتاب کا ترجمہ کیا گیا ہے
دوسروں کے لئے اس کتاب کا ترجمہ کیا گیا ہے

صلیہ

استفسار

اندرام ۹

[illegible]

۱۰۰

ρ

وفاقیہ

آں

القدر

27

[illegible]

3

وہست رگم

عکس آید آنچه بعد از مرگ
از بعد از مرگ
پسوند است
ص

و شایسته است که در این کتاب
و در این کتاب و در این کتاب
و در این کتاب و در این کتاب

مجلس

[illegible]

از دل ز جیب
مدرسیان دست
نزدیک قصه شکر

تحت

...

[illegible]

طبیعیست و از اثر انرا که عصب است و صافی و شفاف و چون از او نشود
طبیعیست و از اثر انرا که عصب است و صافی و شفاف و چون از او نشود
چشم از او و در طبو است که شده و اما بدو فیه بدین سبب طبعی گویند و اما
عصبه و دو سبب علی حدیث من بناس و قحط و صلا و عصبه
عصبه و گوشت اما عصبه خود از انرا که خودیست است از انرا که
و اما و اندر میان اینها یک شفت از او یک اردی و اما که از او
که نیکو برین آمده علی از او است و یکی از او بر وجه انرا که
راست است است و خیر است که است و اما که از او است و
راست آمده و بعد از در میان اینها یک سبب است از او
آیا که یک سبب است و در این سبب است از او است
و اما از او است از او است و در این سبب است از او است
یک شفت و چون یک شفت از او است که سوزان است و در او
نموده که که از او است و با هر که گویند از او است و در او
از او است و در او است از او است که هر دو عصبه است
در یک است از او است از او است که که یک شفت است
چون از او است از او است که است آمده و عصبه
چون یک شفت است از او است از او است که است
از او است از او است و عصبه از او است از او است
عصبه است از او است از او است که است
طبیعی است که عصبه از او است از او است
از او است از او است از او است که است
از او است از او است از او است که است
از او است از او است از او است که است
از او است از او است از او است که است

[illegible]

٤

[illegible]

و اما در خصوص سبب در وجه داد و ستد بین این دو عالم
میباشد که اکثر سبب در خصوص این دو عالم
و اما در خصوص سبب در وجه داد و ستد بین این دو عالم

[illegible]

جواز فتح حدود و بلاد اسلامیه و احوال و احوال و احوال

ط
برارد

[illegible]

رفیق

اس کا ترجمہ ہے

[illegible]

و این است که در این اثر خردمند
دیگر نیز در میان

1895

[illegible]

۱۲۳

2
263

سقف

ط
الغاصي

[illegible]

۵۴

2

کرم است

انداک بعضی کا جو بند پھیلا رہا ہے

[illegible]

26

حاضر حاضر

3

1

وليد

1

2

2219

مفضل
المتن

الحمد لله الذي
هدانا لهذا الكتاب
والذي هدانا لغيره
من الكتب

[illegible]

۵
فی

۵۵۱

[illegible]

میرزا یوسف خان عرق اوقای قندهار
و همسر خرد و اوقای قندهار
آقا میرزا

[illegible]

مسقط رأسه

۲۰

۱۰۰

اکرم

مکتبہ اشرفیہ
دہلی

وہاں

10

۱۸۷۵

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عربی سیرۃ

۱۵

[illegible]

والله اعلم

در تمام کتب و اوراق

و شریف بن علی بن علی بن علی

13

05

[illegible]

والله اعلم بالصواب

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript. The text is written in a cursive style and includes some red ink markings, possibly indicating a new section or a correction.

مداستودجوں بالکس کفر و ممان ال اردو

بالقدر

رامکرم

و بعد از اینها صحبت قوام

2

[illegible]

ار امار دمان

مکتبہ وحید
لاہور

مجلس اول در بیان فضیلت علم و فضل

در حدیثی است که می گویند

خاتمه

۴۸

از این پس من استغفار
نمایم و اگر از حق
آنکه ما سبکی پدیدار
چرا که حق

4

22

11

4

الموا

عشر صفوات

الحمد لله

1021

3

[illegible]

نام

۷۶

چهارم از این احوال بود که در وقت بیو دار
السنه تریو بود که در تمام دارالدار
دو رها می بود

نشان چهارم که نامت
از در اعم نامی و در
از در دوم

3

[illegible]

۱. حضرت علی

X.

اسم

2

2

۱۳۰۰

۱۰۰

卷之四

الحمد لله
شاه

هو

مکر

الحمد لله
شاه

هو

و همچنین سبب بروز این امر
عبارتست از روی اندک چرخ
باورهای ما میزد

[illegible]

وقتی که ما خفته بودیم و آن سبزه را آتش زدند
مردم را از خواب بیدار کردند و همه صدا میزدند
ما را زاری میکردند و فریاد میزدند و صدای
همه را شنیدیم و در آن وقت که ما خوابیده بودیم

کتابخانه آستان قدس
مخطوطات و کتب نفیسه

نفسه که اید و اگر هم بود که بوند
و با سر که می بیند

چون این دو تن عام مردم
اندازم
محل و از این امر هم کار
سازگار آید

12

مستوفی
یا حضرتی شریف

شماره

20

باجور

و آن از زمان دور
سران کادولان ابی

عراق

شاه باید که او را از دست ما کرم آید
و بعد ما بدست او اگر اصرار و ملوک

مستطير

[illegible]

بسم

404

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

جانہ آڑہ حمایت مانگو

مفتوحه
وهمزة

نور

[illegible]

سوال

در این کتاب
 از کتب معتبره
 است که در
 این کتاب
 از کتب معتبره
 است که در

و بعد از آنکه بفرموده آمد
که از این طایفه قریب ۳۰۰

و ختم او بر بیان کردی باز او را شکم باز کردی

فرض کن که دوست خود را در راه
بینی که در حال مرگ است

قصیدہ

[illegible]

سوم
شکده ان

[illegible]

مرکز تحقیقات

برنگند و تمام از آنرا بقوت زرد و در آن را بخره را که کشند
 از هر او صند و در **اسفند** سازند و شست و از آن را بکشد
 موش الجند خرد و در آن کوبند بر او کشند و قوی کند و
 بپوشانند و بخلایق است با او و بعد از آن در دست بپوشان
 بر تو را بچرخ بپوشان و بر تو کشد و در دست و پا و بخره و در دست
 است آن را بپوشد و دست در دست و در دست آن را بپوشد
 سلام بر آن را دارد و با آنکه او را در دست و در دست و در دست
 نافه خاصه را که از او را در دست و در دست و در دست
 با آنکه او را در دست و در دست و در دست و در دست
 را بپوشد و در دست و در دست و در دست و در دست
 از دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 است آن را بپوشد و در دست و در دست و در دست و در دست
 چشم و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 سر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 قویست آن را بپوشد و در دست و در دست و در دست و در دست
 ترست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 سود و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 را را بپوشد و در دست و در دست و در دست و در دست
سعد سر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 سود و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 شست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

A 7

[illegible]

[illegible][illegible]

صحیح النسخ و حقیقت

[illegible]

13-

記

[illegible]

11

[illegible]

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه

عیار نیکویش
 داد از صفای نیکو صریح
 و خدایه طریقت و سیر
 صلیب بود و در دو دهر
 بر آنکه در قوت دید و
 بداند که کوشش است

مسافر اجازت دار و مستحق

Yes

[illegible]

25

[illegible]

1

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

وہ

[illegible]

استغفر

[illegible]

نقد و صدام ادوار
و من ادوار ادوار
در تمام ادوار
باز می آید

二

[illegible]

۱۲۹
میدانند که چهارم در غنای خود بقیه حبیبان و صفاتی مصطفی از
هر یک دوم سه درم روغن و آن بقیه حبیبان **صفا** از جهت آنکه صلیب
که از هر صده باخته نمیشد از دهنده از هر یک دوم که هر یک صدم
مصطفی که از هر یک صدم با بوند و خطی آرد و از هر یک صدم دوم
سعد و خطی از هر یک صدم از هر یک صدم از هر یک صدم از هر یک صدم
نیم که آن بر شش و دو صده که در وقت که معده خالی باشد **صفا** هر صده
با دوازده آرد و از هر یک خطی با بوند و از هر یک صدم و بر شش و دو
بدان اندازد و باقیه در وقت که از شش و عصا و کینه الیس از
هر یک صدم باقیه دوم بست و در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
آب آن بر شش و دو صده که در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
شش و دو صده که در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
از هر یک صدم دوم که در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
ضعیف را سود دارد و اسهال را کمی زیاد و دیگرند که از هر یک صدم
و شش و دو صده که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
از هر یک صدم که در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
نیم و در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
شش و دو صده که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
بر که هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
و از هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
صفا و استقامتی را و در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
نیم و در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
از هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
بر که از هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
و از هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
نیم و در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
از هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم

که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
مصطفی و از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
و از هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
صفا از جهت آنکه صلیب که از هر یک صدم و از هر یک صدم
مصطفی که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
سعد و خطی از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
نیم که آن بر شش و دو صده که در وقت که معده خالی باشد **صفا** هر صده
با دوازده آرد و از هر یک خطی با بوند و از هر یک صدم و بر شش و دو
بدان اندازد و باقیه در وقت که از شش و عصا و کینه الیس از
هر یک صدم باقیه دوم بست و در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
آب آن بر شش و دو صده که در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
شش و دو صده که در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
از هر یک صدم دوم که در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
ضعیف را سود دارد و اسهال را کمی زیاد و دیگرند که از هر یک صدم
و شش و دو صده که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
از هر یک صدم که در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم
نیم و در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
شش و دو صده که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
بر که هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
و از هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
نیم و در وقت که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم
از هر یک صدم که از هر یک صدم و از هر یک صدم و از هر یک صدم

خروج
و باقیست و رسد
و منتهی و معلوم شد

۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

شيخ الاسلام
 محمد باقر
 و اخيه
 و از داماد

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

استر فایله
و غفره
و بکوره

۴۰

190000

فکر و فکر

ایک روز کوہنہ

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

三

موا

بایک کر دے

3

۸۲

[illegible]

والتاريخ المذكور
في سنة ١٢٠٠
من الهجرة النبوية
والسنة ١٧٨٦
من الميلاد

[illegible]

12

[illegible]

349

[illegible]

469

23

1

۶
جنر رائدہ چیمبرس

198

27)
The first thing I did
was to go to the
bank and get some
money out of my
account. I had been
told that the bank
was closed, but it
was open. I was
lucky.

[illegible]

بماند و حق که از حلیه شسته و باقی باقی سازد و هر که با کلبه
 باشد و کلبه را بخت بر آید و پاک کننده است و اگر ماه بر غلط
 باشد و نفس تنگ شود و نفس باز آید و کلبه را بخت بر آید
 کوفته مقدار سه درم اند و با الصل که به هر دو گاه باشد که کلبه را
 حاجت آید که و نه یک باقی از کلبه را بخت بر آید و سوز آید و کلبه را
 بزرگ و خایه مرغ بخت بر آید و اصل شود و اصل با الصل است

در علاج کلبه

اندر احوال عارضه و اوله ای که شربت

اندر احوال عارضه و اوله ای که شربت

باید دانست که اندول همه انواع عارضه و احوال از مغز و لورک
 و سده و با ماده و اما سده و تفوق الاتصال می کنند است که افتد و با کلبه
 بخت بر آید اما همه نیز افتد اما اما کلبه را بخت بر آید که اندول افتد و
 صفت نر و عارضه و اوله ای که شربت از کلبه اما کلبه را بخت بر آید
 در و از تفوق الاتصال و از سده خالی می شود و اوله ای که شربت
 کلبه را بخت بر آید و سده اندول حال خسته شود کلبه اما کلبه را بخت بر آید
 که صفت دهد جای نوس می گوید مرا عارضه و اوله ای که شربت
 می شود و اوله ای که شربت اندول عارضه و اوله ای که شربت
 و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت اندول عارضه و اوله ای که شربت
 چند یک دانه باقی است که آن بر حالی از آن کلبه بود و اما کلبه را بخت بر آید
 و شربت و حجت به علاج پذیر باشد و صفت نر و عارضه و اوله ای که شربت
 که کلبه را بخت بر آید و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت
 که بخت بر آید و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت
 آید و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت
 که بخت بر آید و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت

بماند و حق که از حلیه شسته و باقی باقی سازد و هر که با کلبه
 باشد و کلبه را بخت بر آید و پاک کننده است و اگر ماه بر غلط
 باشد و نفس تنگ شود و نفس باز آید و کلبه را بخت بر آید
 کوفته مقدار سه درم اند و با الصل که به هر دو گاه باشد که کلبه را
 حاجت آید که و نه یک باقی از کلبه را بخت بر آید و سوز آید و کلبه را
 بزرگ و خایه مرغ بخت بر آید و اصل شود و اصل با الصل است

در علاج کلبه

اندر احوال عارضه و اوله ای که شربت

اندر احوال عارضه و اوله ای که شربت

باید دانست که اندول همه انواع عارضه و احوال از مغز و لورک
 و سده و با ماده و اما سده و تفوق الاتصال می کنند است که افتد و با کلبه
 بخت بر آید اما همه نیز افتد اما اما کلبه را بخت بر آید که اندول افتد و
 صفت نر و عارضه و اوله ای که شربت از کلبه اما کلبه را بخت بر آید
 در و از تفوق الاتصال و از سده خالی می شود و اوله ای که شربت
 کلبه را بخت بر آید و سده اندول حال خسته شود کلبه اما کلبه را بخت بر آید
 که صفت دهد جای نوس می گوید مرا عارضه و اوله ای که شربت
 می شود و اوله ای که شربت اندول عارضه و اوله ای که شربت
 و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت اندول عارضه و اوله ای که شربت
 چند یک دانه باقی است که آن بر حالی از آن کلبه بود و اما کلبه را بخت بر آید
 و شربت و حجت به علاج پذیر باشد و صفت نر و عارضه و اوله ای که شربت
 که کلبه را بخت بر آید و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت
 که بخت بر آید و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت
 آید و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت
 که بخت بر آید و بزرگ و دشت می شود و اوله ای که شربت

و از کین من است که خداوند بر سر من نهاده آن شفقت نکند که من را بکشد
 کافور بویون کشته اند بر آنکه شفقت بود وی در تریول رسد منتفع
 بگویم چار است دل را اندر دل عشق کند و بخار حار است بر دماغ دید
 و دماغ نیز گرم شود پس بوی است که خاند خشک کشته و عطرها و بوی
 و میوه و خشک حار دارند و خداوند خفتن خوشی را با ما میفرستد
 و از دماغ و بشیر او سر نشود و صام بسته بگرد و عوارث باندرون
 باز بگرد و کین بخار گرم از حرام بیرون می شود و درخت خشکی با او خاسته و
 شفقت بوی عطرا خشک اندازد شفقت بوی است بوی رسد و کین از
 فصد استراحتی دیگر و آب گرم و معجون پیچید و بعد با پیچ آب و با
 که چار است باقر اطبا شده و ترسند که اما من با بشیر تو کشته بکیر ترا میوه
 نیم دانک خنک افشاح دانک نیم کافور یک طلوع مشک و زعفران از هر یک
 یک طلوع ترکیب کشته و بعد از آنکه از یک دانه یک دانه است
 را است حکمت خود گردانیده است و رنگا و رنگین حصای می خورد
 کرده و هرگاه که طبیعت قوی باشد و کافور او را منتفع حکمت الی و
 قوت خشک و زعفران جدا کانه بر و رسد و روح بولان بر او زرد
 قوت کیر و قوت اینون و کافور و بر و روح جدا کانه بکوه در آن
 او با عدال باز ایند زمان از یک کار تیار که قوت قوی و طبیعت شفقت
 باشد از آن قوت خارج آید مع علاج سود ندارد **شفقت خاکی**
 بکیر من مستدل پس بگویند و بختی من در کشته خشک مع درم اندر صفت
 آب بخورده و ده درم مکر و یک مکر کلاب تر کشته و یک شرب و یک زرد
 کلاب بنیمه باز اندر دست یا لند نیک و با لند و یک مکر شکر طرز
 بر افکته و بهر نزد کین بردارند و یک درم زعفران شخ اندر قوت
 بسته در افکته و هر ساعت اندر وی با لند و باغ از این شکر و زرد
 پس من شغال کافور ده درم طیار سوزده اندر و حرکت و یک کار در آن
 خج درم باب تخم خرفه **شفقت قوی کافور** طیار و کل سرخ و بیلور
 اندک

از هر یک یک درم تخم خرفه تخم خیار تخم خیار یا در کشته تخم کرم تخم کرم
 کشته تخم شمشاد هر یک دو درم مستدل پس سوزده چهار درم سرطانی
 نهری برمان که ده درم درم رب سوس کدرم کثیر ایک درم کثیر ایک درم
 کافور و زعفران از هر یک دو دانک ترا کثیر درم با لند و یک مکر
 بر شند و از هر یک یک **شفقت شرابی** و یک ششک ششک ششک ششک
 آب فرار باشد یا آب الی و ترش آب بخورده است ترش ترش و است
 شکر خندس با رجوع همه آنها بقوام اردو اگر آب نباشد و کافور
 سود دارد و غذاها هر تازه بخت با سر که و معصوم و فرود زرد
 و بوی و بخورده و غیر آن و مان اندر کلاب و شراب ریختن بخار
 کردن و تخم کردن با و خشک بهتر من علاج است و باید است که
 اینجا که قوت شفقت باشد طبیعت باشد بهما و سخت خشک بای ناز
 اندک کافور و کباب با لند و سوسان التور در اول شفقت قوت در اول
شفقت خاکی
 است با شفقتان سوزده حساب سود از آن گرم باشد **شفقت خاکی** و زرد
 خفتان سرد سوس و زرد باشد و کلابی و استر اندر و زرد باشد و کلابی
 نباشد و از هر یک یک درم و عطر گرم است باید **شفقت خاکی** اینجا که عفت خشک نباشد
 صرف و کلابی مقدار اینک سود دارد و بر سر کله و عود و غیره و غایب پس طلا
 کردن موافق باشد و سوس و دوا و لند و عود و عود و زرد و زرد
 سود دارد و اگر سود از آن سرد است باشد و زرد و عود و عود و زرد و زرد
 است نهاده است و خفتان خاکی باشد که کثیر اندر است و عود و عود و زرد
 اشغرا و عطوبت باید که دویه باید فرموده و از بر است و از دوا و لند
 مغر و غیر آن و دوا و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود
 دارد و کافور و زعفران سرد است و در سوس و در کثیر که را و عود
 از هر یک یک درم و است ترش تخم درم تخم خشک نیم درم کثیر و کثیر
 و بنشیند **شفقت** از او هر یک یک کثیر و کثیر و کثیر و کثیر و کثیر و کثیر

سود دارد و کافور

از هر یک در هر روز و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که

سودمند است و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که

سبب این علت بر آن بخار سود باشد و در هر وقت که در هر وقت که

باب ششم انداختن و علاج است

اسباب غش را تحلیل و با شد یا خفیه شود و در هر وقت که در هر وقت که

از هر یک در هر روز و در هر وقت که در هر وقت که

از هر یک در هر روز و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که

سبب این علت بر آن بخار سود باشد و در هر وقت که در هر وقت که

اسباب غش را تحلیل و با شد یا خفیه شود و در هر وقت که در هر وقت که

و فی آنکه آن و با و از طریق بوق پیدا کردن و عطف آوردن و اگر بوی
تدبیر پیدا نشود و ایند را نماند و اگر بوی خوش از او اینست که با شد بوی
عطر که موافق مزاج باشد و لطافت با سبک مایون و تم معده بروشن
گرم مایون و کباب و ما و الحیم اندر حلق او چکاندن و اگر سبک آستان هم
باشد و بر عطر از او در و باید داشت و بر خضر که معده و مرز او را مفتوح
باشد بویون چون آستر خاز و پتیر که بر و سیر و انگز و ما تدر ای اسم

اندر احوال بزرگ معده سخت و دواست

اندر احوال بزرگ معده سخت و دواست

سبب دشوار کردن طعام و ثواب کفای با اسهال بر باشد اما اگر
چنانکه اندر خفا باشد با صفت قوت صا که اندر اغراض اما حاده باشد
مانند از انواع سوء المزاج باشد که شدن و طبعش اندر سبب و است
و غیران مانع و این حده از غذا و کردن از خاک خوش ما و صود و شوره اندر
علاج اگر سبب سوء المزاج باشد اندک اندک برید و آنرا با سبب
گرم باشد از تن خالی نماند و با اسهال سردت نماند و اگر سبب
و قرحه باشد از کفر طعام شور یا ترش یا قابض رنج باشد و از طعام گرم کمتر
رنج رسد **علاج** اگر از اغراض یا با افتد علاج دشوار شود و بر
نماند که قوت را یاد و بر است و بر پس کردن هم رنج و چنانکه سوء المزاج
کم خوشک را هم بوم و خوش مایون و آب کشیده تر و آب کشیده که مایون و
الشعیر و ما تدر آن بخور که از دوسو اندر آن بر در او خوش و ترش و تر
جسنان در و غنما گرم باشد مایون و سوء المزاج تر با آب انیسون
بریان کرده و صعلی و سبیل و بنین سیر و سید و کند و ما تدر آن علاج کردن
و لیا و شقرا و آن خواص او علی سینا گفته اند که گوشت انگوان اندر بایست
و سوء المزاج خشک را بیهط و بر جرم مایون و سکر و کشک و دولت

اندر

و اندر هر مزاج معده و موافق از مزاج داد و اما اسهال ماحول باشد از
جمله ما شایا با اسهال نرم باشد و سبب علاج آن علاج معده باشد و قوت
است که اگر اسهال معده را بخورد بر فرد و سبب معده اسهال بر سر است
و کشته نشود و آنچه خوردنی باشد اندر اسهال معده بیکبار در اندک
اندر اسهال بر جرم عود و سبب و علاج قرحه و بر جرم عود
قرحه و بر جرم عود است و فرق است که اندر در او با جرم عود
انرا باید تا بزرگ و در کفر و در و خوشتر بر سطح ریش ما و در او با
اسهال و قرحه اندر علاج معده ماکر ده شود از آن و اما معده

اندر سبب سوء المزاج و دواست

اسباب آن همچون اسهال سوء المزاج دل باشد و اما علاج طعام لطیف
و قوت تها که در و عذیب و بهتر کرد و اگر در کفر باشد و اسهال بر سر است
الکسور المزاج مغرط شود و اروغ دود ناک باشد و ترش که از قوت
بیشتر از شیر تر و حرارت ضعیف نولد کند و از چنان باشد که حرارت
ضعیف از شیرینی قوت دیگر باید و بدان قوت از اینها که در و ترش
و اگر حرارت قوت تر باشد شیرینی را موداند و اروغ دود ناک شود و حرارت
که از اندر اروغ ترش است که دمان تیغ باشد و نشی نایب و اینها که
خشک خوشک اید و بی خوابی اروغ دود ناک کند و ترش کند از ترش که
اندر بی خوابی طبیعت بعضی طعام مشغول نموند و طعام ناکور
باشد و اروغ ترش دود ناک نولد کند و ترش است **علاج** و در کفر
و ترش جو اندر آب سرد اندر و با سبب نماند است و اگر حرارت
باشد و بی باطنش و اگر اسهال کافور دهند و علاج معده المزاج دل
علاج است و اگر معده ناکر حضعیت باشد سبب کفین سوزنی
اندر دمنده و اگر با حرارت خشک باشد کشکاب و در خوشان و خوشه و
آب آن می کشند و در خوشش معده اند و ناک اندر علاج دود ناک

اندر سوء المزاج و دواست

فصل در علاج اسهال
اسهال را در مزاج سرد
و ترش که از قوت
بیشتر از شیر تر
و حرارت ضعیف
نولد کند و از چنان
باشد که حرارت
ضعیف از شیرینی
قوت دیگر باید و بدان
قوت از اینها که در و
ترش و اگر حرارت
قوت تر باشد شیرینی
را موداند و اروغ دود
ناک شود و حرارت
که از اندر اروغ ترش
است که دمان تیغ
باشد و نشی نایب و اینها
که خشک خوشک اید و بی
خوابی اروغ دود ناک
کند و ترش کند از ترش
که اندر بی خوابی
طبیعت بعضی طعام
مشغول نموند و طعام
ناکور باشد و اروغ
ترش دود ناک نولد
کند و ترش است
علاج و در کفر
و ترش جو اندر آب
سرد اندر و با سبب
نماند است و اگر
حرارت باشد و بی
باطنش و اگر اسهال
کافور دهند و علاج
معده المزاج دل
علاج است و اگر
معده ناکر حضعیت
باشد سبب کفین
سوزنی اندر دمنده
و اگر با حرارت
خشک باشد کشکاب
و در خوشان و خوشه
و آب آن می کشند
و در خوشش معده
اندر و ناک اندر
علاج دود ناک

یامعه سبب بسیار آن بدفع آن حاجت مند تر از طلب غیر باشد و هر
که اندک معده بسیار باشد و آن معده را با افراط کوم می توان
سردی جو او کوم می توان استی آورد و سردی را با افراط کوم می توان
یا گرم که و دانسته که معده براید و معده از رخ آرزو میزد و معده از رخ
و بطلب غذا مشغول شود و یا بگردانیدن عادت از غذا خوردن
معده را با سوء المزاج سرد داند و اندامها و کما بدیدارید و قوت
ضعیف شود و تقاضای غذا معده نرسد و بسیار باشد که از غرض غذا
قوت بر جای باشد و شهوت نباشد و بعد از حاجت نیاید از غذا
که کما مثل باشد و طبیعت بیزایدن کما مشغول باشد و از سبب
موت تقاضای غذا بدیدارید و از غذا بیکبار طبیعت دور میزد
و دفع ماده آن عارض گردد و از طلب غذا دور گردد و حال جانور را از غذا
نرسد و بهمان شوند و غذا که در معده باشد غلات و انواع سوخته است
لکن علامت خاصه این عت است که سوء المزاج کوم سده و بهینه میزد
کوم با ماده شهوت را باطل کند و تر باشد و آب را از تحت حاجت مند
جویند و سوء المزاج سرد بر خلاف این باشد و شهوت با آن
و در سبب است که اندک فصل است و شکام حرکت با دخیل شهوت کوم
و کما فی که اندک سده کما شهوت این قوت نباشد از غذا خوردن
است و از اطباء اگر کم کند و کما از و در خط که کوم که در حوضه آن
بزرگتر میاید و سبب ضعف شهوت و از غذا دوری میاید و در شهوت
باشند اندامها را فراخ دارد و خط را بفرستد و به خط که بغیر و خور
قرون از وی آید و خلای تولد کند و سبب خلا قوت مصاصه و کما از
بجیند و از یکدیگر کشیدن که در تقاضای غذا و معده سرد شهوت بدیدار
الاسوء المزاج سرد با فراط شود قوت مصاصه و ضعف کوم و باطل
کما از غذا در تقاضای غذا و غذا از غذا احوال و بی است و کما
و اندامها کون و قوت بر جای و تدبیر کوشش بران کوم از غذا و خلا

نویس

شدن و سبب سختی کوشش است و از سبب بسته شدن معده اتفاق
افساد و علامت حذب ناکردن چکر کیلوس و اسود مزاج چکر
و بسیار برمان و نرمی طبع و پدید کردن بران مانع میاید و سبب شهوت کوم
صفرا و کما فی باشد اندر معده و پدید کردن کیلوس باشد و از غذا خوردن
اندر معده تولد کند از قی و غشای خانی نباشد و علامت راتب سودا معده
نامدن است که هرگاه که چکر ترش و تیز خورد شهوت بدیدارید و کما
فعل آن سودا کمت و کما بران باشد و بر یکدیگر بران کوم از غذا و علامت
شدن کما از جذب خواست که ضعف شهوت از سبب کما از غذا و علامت
ضعیف اندر معده اندامها و در قوت غذا هر باشد و علامت است که
کوم معده حسن ترش و تیز طعمها و ترش تر کما بران و علامت از غذا
معده بر طبع است که طبع از طعام بغیر باشد و اگر طبع شور باشد
یا تر شهوت باشد کما از طعام طبع و غشای آرد و اسایش آرد و باشد
و علامت بسیار سودا اندر معده است که دانه ترش می شود و از غذا خوردن
و باشد که قوت زفان سیاه شود و علامت کوم که دانه است که اندر بران
و علامت های قولون ظاهر است و اگر از صبر و شراب سبب غذا بران
ناجست معده فرو داند و از ترش و قوت معده از رخ آن از رزق میاید و غذا
فراخ گردد اگر غذا خانی باشد **علامت** انواع سوء المزاج با و کما
اما اگر سبب استغناء و ترش باشد از غذا احوال از طعام باز باید نهاد تا طبیعت
انجدر در کما حاصل است کما از و از زوی طعام بدیدارید پس از آنکه
طعام را با غذا آورد و اگر سبب سبب کما باشد یا صحت و کما با غذا خورد
و عرق او بدن داند و کما به اندامها و یا در خود و کما و اگر سبب سبب
ناکردن چکر باشد کیلوس را هر با غذا دردم شکم شراب کمن بران یا
و تدبیر کوشش ده شود سده ماسا ایقا باید که از کوم بران و از غذا خوردن
بروز و کما بران و تدبیر بران و دانه و یا صحت و کما به ترش
فرمودن و تریاق و تدبیر کوشش باغ باشد و اگر سبب سده عجز سودا

[illegible]

عادت است که ضعیف معده تصفیه قوت یافته را
کویند و این قوت سرریزی و قشعی ضعیف کند و اگر در تریاک و دیورقوت معجزه را اگر
و خشکی معتدل را در دیورقوت و تریاک ضعیف کند و قوت ماسکو را در تریاک و دیورقوت
یا در دیورقوت و تریاک و قشعی ضعیف کند و در تریاک است که قوت
متعادل شود **اعلامت** تصفیه قوت معده و دیورقوت است که طعم
معده و دیورقوت و کوکائی کند و اگر در دیورقوت و تریاک و دیورقوت و تریاک

نخاع

[illegible][illegible]

منفذ کرده و مشارک شایسته
و رحیم اندر نول بدید اندی

و انبرضا د بکار داشتن تا فایده آنست
در پی نجات مکریم باب ارض

[illegible]

قندی

[illegible]

و اگر با د و غلبه بر او
 طاقت و غارت و قوت
 و شایسته آن بایسته
 و اگر حاجت آید
 و مندی و سستی بخیزد
 کنند

ترب

وکیبہ

[illegible]

اندیشم کرداید و شکم آید
و کلام باشد که یابن بلوغ

چنانکه حرکت اندر بابی حاکم را بدو آید و استند آمدن و سوار شدن از آنجا
بره استند از آب گشته چنانکه یک کاسی شرقی و مندی که بکین حرارت کند و گاهی
اشتری که استند از آب گشته بطریق استعمال با طریق او در این طریق روزی آب
گاشنی دهند یا سنگینی روزی آب او را بنده آب گرم و روزی آب سرد
شعبه بند با قلع و شکر پیوسته روی حاکم رود و گاهی آب کرفس و گاهی آب

نرب اند بهم آینه استادان بگویند که بیا دیدم که کتاب که تریب و سبک این
علت خلاص یافتند و خوبان علی سنیان بگویند و سر و شیده می باید دید که اختیار
خوبش انا زور از این علت حیدر است که درون مردم را بخت ایمان
زایل شده و سر و رایج و روش می باید فرمود و هر روز در راه و درون

ابن کسره و بنوق و مزاج اگر کرم محمد امار و او را برین صفت باید کرد و صفت
قافلی است مقدار بخار و هم سنگ آب خرمای شده و اگر خرمای خسته باشد

کوه چنگل کبریا و برزخ چینی ملک مغول و انکی از عفران بزرگ است که در هر بقعه
آب شادمانی می سی و سنگ آب آشفشان را ساخته باز خوش کوپا به دست

استان ایسی هم بسیار هم اندر کوهستان هم اندر کوهستان
در کوهستان ایسی است که ایسی است که ایسی است که ایسی است که
نکته ایسی است که ایسی است که ایسی است که ایسی است که

غریب را زبان دارد لب مصطفی آن باشد که خفته خون کشته از بهر تکیه

مشتاق است که با حق استحقاق کند و در این راه برین که میگوید و آنچه در عمل از
مشتاقان جمیع که در این راه با حق استحقاق کند و در این راه برین که میگوید و آنچه در عمل از

سودا در دشت حبیب و در کوه نیکه در کوه خواجه طاعن غافق و در کوه کاسی از راه
سودا در دشت حبیب و در کوه نیکه در کوه خواجه طاعن غافق و در کوه کاسی از راه

از آنکه در یک دم تنگ و سوزنده بر خودم سنگ فرود آمد و منی و شکر و زرد
سنگی که در او با من شکر یکبار زده و در او شکر و حبس کند چنانکه یک شکر است

سازند که کسی بر او سرش کاه خست کرده و او را و کاه و سرش را بر زمین
افکند و از زیر پا و از خاک او را در آب بکشد و آنرا بنفشه گویند و آنرا

آن که بیدار باشد و وقت قیامت را که کسب است قاسم می گویا باشد نخست
او را ترها کند و زین را که در کمر او است بر او انداخته و بگوید

ابا سجاد ارمول و عبط و عروق و ریاضت و فائز و اناریاضت و پیش ازین
که حرارت برافروز و جنبه ابا که فطرت و قوت عبط و بهی احاطه پیش

[illegible][illegible]

[illegible]

بسیار بخند و گشت و نشی و بر گنجینه های آن اهل سیر که خفته بماند
بارست بر که خفته شود دارد و نهاده مرغ خیز شست با هم و دفر و شکر
ناله زنگ مار و وادوست مرث میزد و دهمدار که غلغله غرور آید از ده
کنج که در آسمان کعبه و صحرای بوزیان دارد و دانه های صحرای کوه
و آجاک که صحرای بالغی است و خنده باشد زرد رنگ و جود صفت
الرب و بجز لاد صفت الاس صفا و نره الطرف از هم که بدی
شربت خود ربع را بکوبد و خشت آن اهل کعبه است و کعبه را بکوبد
و در لافوف از هم که بکوبد و در این یک شربت بهشت و آجاک
با دمه و خشت علیق آن اندر علاج اطفال صحرای بکوبد و آید
و آجاک که سبب و طوبی از بکوبد و شربت با سکر را صحرای کعبه
خشت می باید کرد و از این اهل صحرای بکوبد و شربت بکوبد
که آتش خور شربت باید داد پس از آن که را شربت با بار بکوبد
استخوان کرده بخند و آجاک که سبب شربت با سکر را شربت بکوبد
سبب صحرای بکوبد که با سکر شربت بکوبد و صحرای بکوبد
زده با سکر می خشت کردن پس شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
استخوان کردن و شربت با سکر استخوان و دفر صحرای بکوبد
زنده و در بکوبد و شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
بکوبد و در بکوبد و شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
اندر آب بکوبد و در بکوبد و شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
صحرای بکوبد و در بکوبد و شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
و دفر صحرای بکوبد و در بکوبد و شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
کوبد و در بکوبد و شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
و شربت بکوبد و در بکوبد و شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
کردارند و در بکوبد و شربت بکوبد و دفر صحرای بکوبد
استخوان باید کرد و دفر صحرای بکوبد و در بکوبد و شربت بکوبد

انرا جفا محض یاد کرده اند است و ای که سبب بسیار خوردن و دل
 زنجیر خوردن باشد و غیر اینها چوب خوردن علاج آن علاجی نیست
 ای که سبب بسیار رگداری شود با شش بعدی سخت در کتب اهل بادیه
 و غلبه خون استخوان را باید که در سرفه و سرفه حبس امان دادن
 بدین جهت بلکه در حبس امان در این بعضی مرغ بریان کرده در
 زنده بریان کرده که باخته سبب باخته مرغ بریان کرده در
 برای کوبیده شده در معده و ده استخوان در این مرغ بریان
 و سرکه انداخته و با لند و جالیند و اندک نمک و سحر در این دهانه
 نافع است و اندک **باب ششیم در امراض معوی و قروح و اسهال**
فصلی در امراض امهال معده که یاد کرده اند که امراض امهال
 معوی نیز باشد و بسیار این امهال سبب باخته بعضی را یک نوع که
 مخصوص است و آن امهالی است که سبب آن ضعف قوت
 باخته باشد این یک نوع که معوی بیشتر و امهال معوی بعضی امهال خون باشد
 و بعضی در بعضی که یاد کنند و بعضی در امهال که در بعضی در بعضی را سبب
 باطلوبت بخند که غشلی را بغیر اند و قوت ماسکه را تضعیف کند
 و این بیشتر در کتب معده افتد و طوبیت از فعل فرود آید و
 با قوت داروی که بخند که اندر سطح روده ماند با شش با شش که در کتب
 روده را آید و سبب آن خلط معده باشد که اندر روده با یکدیگر است
 نوع را امهال زنجیر الا که گویند از بهر آنکه ماسکه روده بدین سبب
 تضعیف شدن باشد و این که یاد کنند سبب آن که در کتب خلط زنجیر
 اندر روده و تر اشیدن آن در طوبیت از آن که اندر کتب را که در کتب
 زردون روده آورده است و بر سطح روده اندوده باشد و شش در کتب
 اخلاط که بر کوبیده اند و با جید از آن در طوبیت است و این
 که از شش تر در طوبیت او را غشی ای بخاطر گویند پس بگو
 که خلط زنجیر اندر روده مگذرد روده از آن در طوبیت روده کرد و شش در کتب

فصل اول

فصل اول

۷۲۹

فصل

1894

[illegible]

اندر نزدك شد خايه نوسيل آما س
عليه ابن عليت و علاج ناسيدن و زيرك شدن پستان و رسيدگان
يك است بگيرد كشتن زانند و آن ريب و ده كند صندل و تخم
سودده و تخم كند و سنگ بپا و سنگ خندان آب كشتن زان آب
كلل برسم سودده طلي يا بد كرد و بگيرد و طبع نيز البسج و طين قيو يا
سندله اچ اندك و آن ريب پند و طلي نيز طين قيو يا و سندله اچ زان است
و عصاره و ورق البسج برشته با و عصاره صندل ملاكند سه روز و دو روز و اگر چه
و كند زيرك برشد و ملاكند و آب يا زرد و آن ريب طلاكردن نافع است
افاق و در سندله اچ و عصاره و ورق البسج طلاكردن نافع و عصاره
سندله اچ و سندله اچ خايه كند زان و آب را يك سبب اين عصاره
سودده و سندله اچ و عصاره و ورق البسج و آب زان و زان و آب را يك سبب اين عصاره
و عصاره و ورق البسج و آب زان و زان و آب را يك سبب اين عصاره
باب چهارم در انداختن قيو يا و عصاره و سندله اچ و آب زان و زان و آب را يك سبب اين عصاره
نافع از زهر اچ و سندله اچ و عصاره و ورق البسج و آب زان و زان و آب را يك سبب اين عصاره

[illegible]

سید صاحب

[illegible]

مفت

[illegible]

۶۰۶

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

فانما بالانسان اعموم
نيت القوم في نيتك

مفتی

[illegible]

٢٩١

کتابخانه

گفته اند تمام مایه سید اندر آب نجسه شود دارد و اگر رنگ نکند و غیر
با آن با نیزند صواب باشد و غیر نجسه و گوشت بر ندارد
سود دارد و اگر گوشت بکشد باز رفت بر نشند و خدا کند سود
دارد با آب
اندر دید یک و چهار دین ناضج آب در با می باید شست یا
بطبخ عسل و خدا دای آن و آنچه خشک نجسه و رفت
روی اندر کی گوییم پنج بر نشند و خدا کند و الله اعلم بالصواب
مقاله
و یک اندر آب در جنس و انواع آن در این چهار چهار است
با آب
اندر آب است چیست و چگونه بدید آید و چون که به
تب و ازین فریست که اندر دل بر فروزد و با هوای که
در خجالت دل است و طبعیان آن را راجع گویند و با خون
اندر آنکه بگوید و اندر دهن بر آید شود و بهشت را می
گند و بر حایر که حوض آن اندر فعلی طبع بدید آید و اگر
طبع بر شست طعام و بر آب است و بعضی آن وقت بر تان
و شستن و در فشر و خنجر و غیر آن اما رفتن در بدن است
چنان باشد که ماده غده اندر آن که گوشت و ازین فریست
و بطبع آوردن آن را بر جای باشد و از آن ماده بخار نکند و مع
را اندر شستن با ناه عذیقه کند و بدین سبب بدستوار کرد
تواند کرد و بدستوار می تواند زد و مختصی که شستنی است
با طبع و آن که سر بدن باز دهد و از در باز نشیند با باز آید
و اندر هم که بر آید و سبب بدید آید اندر آنکه بر آید
ماده که اندر حضور کرد آید و با کمال تر شود و از آنکه بر آید
که اندر آن حضور بدید آید و در آنجا که حضور بر آید

شکر و شوق و محبت با کس و غم بهر آید یک همچون خیرت عرق باشد و دیگر جایز است که او را

[illegible]

4.

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

خمس

سفر

[illegible]

و این است که در این کتاب آمده است که
در این کتاب آمده است که در این کتاب
در این کتاب آمده است که در این کتاب
در این کتاب آمده است که در این کتاب
در این کتاب آمده است که در این کتاب

[illegible]

علاج

ضمیمہ

1

[illegible]

کتابخانه و موزه ملی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری قمری
موزه ملی ایران

لا بد در این کتاب از این نوع مسائل که در کتاب و دانش فقه از هر یک در
مورد و بعضی و بعضی از هر یک در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب
و بعضی از هر یک در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب
و بعضی از هر یک در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب
و بعضی از هر یک در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب

است
باشد
باشد

در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب
و بعضی از هر یک در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب
و بعضی از هر یک در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب
و بعضی از هر یک در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب
و بعضی از هر یک در این کتاب و بعضی از هر یک در این کتاب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is dense and appears to be a list or a series of entries, possibly related to the title "الكتاب في معرفة النجوم" (The Book in the Knowledge of Stars) mentioned in the header. The script is cursive and somewhat faded, with some ink bleed-through visible from the reverse side. The page is numbered "١٠" (10) in the top right corner.

100

12

[Faint handwritten text at the bottom of the page]

1855-1856

[illegible]

۲۹ ب



